

گفت وگویی با یوسفعلی میرشکاک،  
درباره همه چیز... و از جمله آزادی قلم

# از تلخ پروا نیست!



## ● شما بیشتر چه نشریاتی را مطالعه می‌کنید و کدام مطالب را؟

- من هر چیز دندانگیری که به چنگم بیفتد، می‌خوانم. هرچند این شیوه از مطالعه، آدم را گرفتار سوءحافظه می‌کند، ولی چه می‌شود کرد، ترک عادت، موجب مرض است. البته به استثنای قلم‌اندازهای سیاسی‌نویسان وطنی و همین‌طور کارهای شبه آکادمیسین‌های بومی، در باب ادبیات و تئاتر. اگر اینها را هم می‌خواندم، حافظه‌ام، مطلقاً از دست رفته بود.

### ● چرا؟

- برای اینکه آکادمی، اغلب مسائلی را در ادبیات مطرح می‌کند که یا مرتفع شده‌اند، یا هیچ تأثیری در هست و بود جامعه ندارند.

### ● مثلاً؟

- مثلاً چانه زدن بر سر اینکه خیام شاعر، غیر از خیام ریاضیدان است. رودکی، کور مادرزاد بوده یا بعداً کور شده، سعدی، بالاتر است یا حافظ. و... الخ. البته اینها می‌دانند که مسائل مهم و مبتلابه جامعه، از این قماش نیست. ولی حرفه آنها ایجاب می‌کند که برای حفظ حدود و تأمین معاش خود، بی‌اهمیت‌ترین مسائل را مهمترین مسائل، جا بزنند.

## ● فکر می‌کنید چرا آکادمی ما را کد است؟

- را کد یا مرده؟ آکادمی گورستانی ترو تمیز است و هرکدام از استادها، اغلب یک سنگ قبر.

### ● چرا؟

- برای اینکه آکادمی ما تقلیدی دست و پا شکسته است از آکادمی غرب، هم در هنر و ادبیات و هم در فلسفه و الهیات. حتی در علوم تجربی هم مقلد است و نه مجتهد، و در تقلید خود هم دست کم، یک قرن و نیم عقب است. البته در آکادمی هنر، گاه از غرب هم جلو افتاده‌اند و همه مدرنیستند، بدون اینکه بدانند برای چه و به‌خاطر که؟ همین‌طور الله‌بختکی.

## ● از ادبیات می‌گفتید؟

- از آکادمی ادبیات می‌گفتم. بله، بزنبل است و ترسو و حاضر نیست در مورد ادبیات حی و حاضر در روزگار خود، حرفی به نفی و ایجاب بزند. در یادنامه مرحوم اخوان ثالث، یادداشتی دیدم از استادی محترم، که به‌جای هرگونه چند و چون در مورد شعر آن مرحوم، از مصدر اخوان و اخوت واخی و این جور حرفها، سخن رانده بود.

## ● خود شما که با اخوان دشمن بودید؟

- دشمن؟! من با هیچ کس دشمن نیستم، اولاً این گفت‌وگو، جای این حرفها نیست. ثانیاً آن مرحوم، حرفهایی در مورد شعر دهه اخیر زده بود و همین‌طور در مورد ادبیات و هنر این دهه، مثل همقطارهایش و لازم بود کسی جواب بدهد. بعضی از دوستان کنش‌پذیر که خودشان را انکار شده می‌دیدند، به جانب اخوان، شفيعی، شاملو و دیگران کشیده شدند و فکر می‌کردند «الحق لمن غلب» و من هم برای ریختن ترس جوانترها، ناچار شدم با شدت به آن مرحوم و همین‌طور بقیه مرحومهای مرده و زنده، جواب بدهم. هر کسی به شرط آنکه نخواهد از شهرت خود، مسندی برای قضاوت در مورد دیگران درست کند، آن هم قضاوت قضا قورتکی، برای من محترم است و اگر خواست تلافی بغض و غیظ خود را از انقلاب اسلامی، سر ادبیات انقلاب در بیاورد، مجبورم به قول یکی از کنش‌پذیران، تیغ را از روی «ریا ببندم».

## ● این کنش‌پذیر کیست؟

- کنش‌پذیران، حتی اگر نامدارترین مردم باشند، مع التأسف، «کیستی» و «چیستی» ندارند، آدمهایی هستند که «قبر ساده» سهراب را بر آرامگاه باشکوه خالق رستم ترجیح می‌دهند. آن هم در یادنامه مرحوم اخوان که خود در مقاله‌ای از همان یادنامه، حسابی کنش‌پذیری سهراب را برملا کرده است و با قیدها و عباراتی چون «نرم و نازکانه»، «زنانه و خانمی»، «خانم بچگانه»، «مطلقاً نمی‌کوشد که نشان دهد که مرد

است»، «اصلاً در صدد این نیست که بگوید مرد است یا زن است»، «عرفان والای بی‌سبیلی داشت آن نقاش و آن شاعر مأسوف علیه»، «... دیگر جهانی و حتی بشری بودن بیش و به از این؟» پنبه‌اش را زده است.

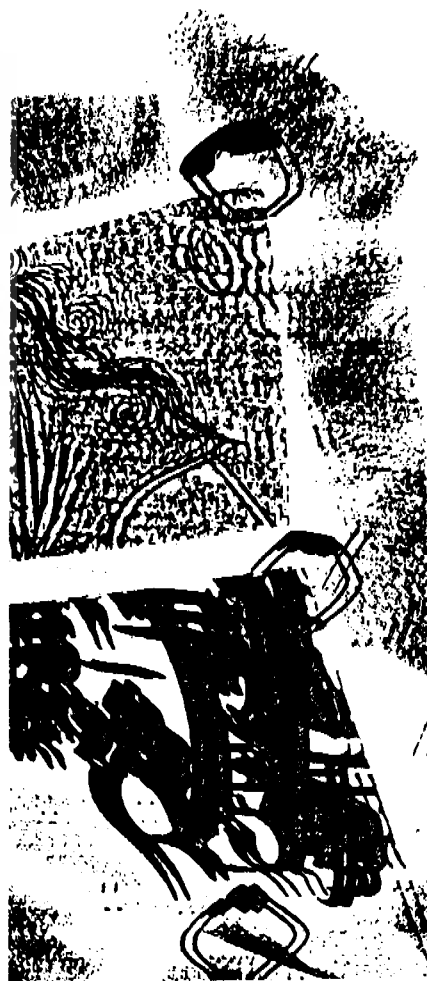
می‌بینی که این جماعت، اگر مجیزگوی اخوان ثالث و امثال آن مرحوم هم باشند، نه از باب شباهت در کنش‌مندی است، بلکه اصلاً شباهتی در بین نیست و این جماعت، تنها کنش آن بزرگان نه‌چندان بزرگ را پذیرفته‌اند و سعی می‌کنند مثل جوجه‌های ضعیف و نحیف، زیر پر و بال آنها بروند و همین طرفها هم که بودند، مدام سعی می‌کردند کسی را شیخ و مرشد قرار بدهند. آدم کنش‌پذیر، روشنفکر و غیر روشنفکر ندارد. در نظر و عمل، منفعل است و همیشه به‌دنبال پایگاهی می‌گردد که بدنامی کمتری داشته باشد و جاهت بیشتری، در سطح ملی و بین‌المللی.

## ● فهمیدم منظورتان چه کسی و چه کسانی است. اما اینها آدمهای با استعدادی بودند، حتی از شما هم مستعدتر و خواهید بخشید، بانوق‌تر و مسلمانتر.

- من، مطلقاً نه ذوق دارم و نه استعداد و نه دعوی مسلمانی، برای خودم و در دایره تفکر خودم، مطلقاً ذوق و استعداد و مسلمانی را معیار ارزیابی مرد و نامرد، قرار نمی‌دهم. اول کار در را به روی دوست و بیگانه، به شرط نامسلمانی نیستیم که بعدها آن را به همان شرط، باز کنم. در سال ۵۹ مقاله‌ای برعلیه شاملو، در روزنامه جمهوری نوشتم، با عنوان «اندر حدیث آن غول نکره زبیا که بر استوای قحط‌الرجال ایستاده بود» و بعدها هم همین موضع را حفظ کردم. اما مسلمانی نبودم که اول، «توبه نصوح» داشته باشم و بعد «نوبت عاشقی». هیچ وقت هم در اخلاق، جانماز آب نکشیده‌ام، تا بعد مجبور شوم، تحت فشار نفس اماره فردی و جمعی، بند را آب بدهم.

● آدم کنش‌پذیر  
روشنفکر و غیرروشنفکر  
ندارد در نظر و عمل  
منفعل است و همیشه به  
دنبال پایگاهی می‌گردد  
که بدنامی کمتری داشته  
باشد و وجاهت بیشتری  
در سطح بین‌المللی.

● آمریکا، بروز عینی  
تأم و تمام غروب حقیقت  
است.



از اوّل همین لابی‌گری اخلاقی و  
ستیه‌نگی در تفکر را، با هم داشته‌ام. و  
همیشه هم ادعا می‌کنم که تشیع، تفکر است  
و نه اخلاق، و لااقل در طی این چند سال،  
بارها مصادیق درستی این سخن، در  
زمینه‌های سیاسی و هنری، خود را نشان  
داده‌اند. مجتهدین بسیار بزرگی را دیدیم که  
در رساله‌هایشان از خون مگس هم احتراز  
داشتند ولی شریک کودتای نوزده شدند و  
فتوای قتل امام و امت را صادر کردند. فقها  
و مفسرین بسیار محترمی را دیدیم که در  
مدافعه از کودتاجپانی چون مهدی هاشمی و  
تغییر مواضع در برابر منافقین خلق، اخلاق  
خود را بی‌بنیاد و علم خود را حصولی اعلام  
کردند. فیلمسازانی را دیدیم که پیش از درک  
گناه، توبه را تصویر کردند - و چقدر مهمل و  
مزخرف - و بعد از طی فراز و نشیبها، به  
مدافعه از عشق آزاد رسیدند. شاعرانی را  
دیدیم که معتقد بودند من و محمد علی  
محمدی و احمد عزیزی و علی معلم و حمید  
سبزواری و مهرداد اوستا، مفسد فی الارض  
هستیم و ضد ولایت فقیه. اما نخستین  
دشمنان ولی فقیه و دوستان جامعه باز و  
متملقان شاملو و اخوان، از گریبان آنها سر  
درآوردند.

شما استعداد را معیار ارزیابی قرار  
می‌دهید؟ استعداد در روزگار ما بیشتر از  
هر روزگاری به چشم می‌خورد،  
«گند او مندی» اندک است. به‌یاد دارم که در  
سال ۵۸ که هنوز مرزها و مواضع، معلوم و  
مشخص نشده بود و دوزخهای درون، بروز  
نکرده بود، مزاحم و مصدع استاد بزرگوار،  
حمید سبزواری بودم و در منزل ایشان  
اطراق کرده بودم و البته این مزاحمت، نه به  
سبب گستاخی من - بلکه به سبب لطفی بود  
که ایشان در حق بنده داشتند. باری،  
مهندس مفیدی، ترابی یک چنین اسمی  
داشت - به مبرر استاد آمدند و از ایشان  
خواستند که بنده را به روزنامه انقلاب  
اسلامی ببرند. استاد موافقت کردند. فردای  
آن روز، به روزنامه مرحوم بنی‌صدر رفتم

- خدا همه رفتگان را بیامرزد - من روستایی  
آن وقت‌ها، نه با حجاب می‌فهمیدم یعنی چه  
و نه بی‌حجاب. خیلی پخمه بودم و در  
حدودی از سادگی قرار داشتم که این چیزها  
را متوجه نمی‌شدم.

منتظر بنی‌صدر بودیم. دیدم استاد،  
اندک اندک دارد بیتابی می‌کند و بالاخره هم  
طاقت نیاورد و به مسئول روابط عمومی  
روزنامه، پرخاش کرد که اینها - یعنی  
خانمهای بزرگ دوزخ کرده لخت و پتی و  
بی‌روسی - را آقای بنی‌صدر برای چه جمع  
کرده است اینجا؟ اینجا اصلاً روزنامه  
نیست. کذا و کذاست... و حسابی قشقرق  
به راه انداخت و بنده را برداشت و برد  
روزنامه جمهوری، شاید بشود گفت، اولین  
کسی که با بنی‌صدر در افتاد، استاد  
سبزواری بود و خدا نکند شاعران ستیزه‌گر  
با کسی در بیفتند! به‌یاد دارم که از همان  
وقتها هجو و هجا و هزل و فکاهه شاعران  
انقلاب، در جهت نفی بازرگان و بنی‌صدر و  
لیبرالها راه افتاد و بعد هم، مقالات سیاسی  
شاعران بود که عرصه را تنگ و مواضع  
آمریکایی آن جماعت را برملا کرد - البته  
بسیاری از شاعران مقاله‌نویس آن روزها،  
امروز دیگر شاعر نیستند و از زعمای قومند.  
غرض اینکه گند او مندی و پرخاش و ستیز،  
برای من مهمتر از استعداد است و گرنه  
در میان دشمنان، صاحب استعدادهایی  
یافت می‌شود که با صداها دوست برابری،  
اما دشمنان ساحت قدس مصطفی و  
مرتضی و خصم دین و شرف و جرأت و  
غیرت شیعیانند.

● فکر نمی‌کنید پرخاشگری و ستیز،  
گاهی به مواضع غلط کشیده شود؟  
- گاهی؟ همیشه! بویژه از حیث معاش...  
● جدی عرض می‌کنم!

- من هم جدی عرض می‌کنم. در فرهنگ  
ما دو شعار هست، با یک معنا. شاید هم  
شعارهای بیشتری باشند. به هر حال یکی  
این است «الاعمال بالنیات» و دیگری،  
«نیت المرء خیر من عمله»، و همین‌ها، ثابت

می‌کنند که تفکر در تشیع، غالب بر قرب نوافل و زهد و ریش‌فروشی و مسلمان‌نمایی است. و می‌دانید چه کسی صاحب نیت است؟ کسی که قرب به ولایت دارد. کسی که «ولی» ندارد، صرفاً به نتایج اعمال می‌اندیشد. اما صاحب نیت، به تکلیف می‌اندیشد. نیت وابسته به تولی و تبری است. و من اگر در تبری از دشمنان یا تولی به ولایت معصوم یا ولایت فقیه، به چاه هم بیفتم، زیاد، غم و غصه‌ای ندارم و البته در همین چند سال هم اغلب اوقات، در چاه بوده‌ام.

### ● پس شما اساساً تندرو هستید؟

– تندرو؟ تندرو، شاعری است شیرازی که گاه‌گداری غزل‌های خوبی می‌گوید.

### ● شوخی می‌کنید؟

– نه، یکی دو کتاب هم چاپ کرده است. ببین برادر من! تندروی کدام است؟ من به این می‌اندیشم: «اشداء علی الکفار رحماء بینهم». من در میان خودی‌ها، خیلی مظلوم و توسری‌خورم. کارهایی را که ثابت شده است من لااقل صلاحیت ادبی در آنها دارم، به کسانی می‌سپارند که هر را از بر، تشخیص نمی‌دهند و من جیکم در نمی‌آید. به آدم‌های پرت افتاده، همه‌جور امکانات می‌دهند و همه نوع حمایتی، از آنها می‌کنند و گاه به‌شدت، مرا سانسور می‌کنند و آدم‌های صدتایک‌قاز را میدان می‌دهند، اما من هنوز ول نکرده‌ام و فکر می‌کنم در گور هم به کرم حیدر کرار، ول‌کن نباشم.

### ● مثل اینکه می‌نالید...!

– در پسله می‌نالم، شما هم می‌توانید سانسور بفرمایید. در یکی از دوایر دولتی، حقوق مرا به ماهی هزار و دویست و پنجاه تومان رساندند. و دوستان مرا مورد عنایت شاهانه قرار دادند.

### ● زبان شما تلخ است.

– به قول برادران افغانی که هنوز زبانشان مثل زبان ما آلوده نشده، «از تلخ پروا نیست».

● برای شما از تلخ پروا نیست نه برای دیگران.

– برای کسانی که از تلخی زبان من پروا می‌کنند، روزگار به جای تلخ، زهر در آستین دارد.

### ● پناه بر خدا! راستی چرا از تئاتر هم مثل آکادمی بدتان می‌آید؟

– مسئله بد آمدن و خوش آمدن نیست، تئاتر، با حضور سینما، میّت شده است. عتیقه و تجملی، و تنها با تکیه بر دوایر دولتی، به زندگی نیمبند خود ادامه می‌دهد. البته من برای تعزیه و روحوضی، قابلیت زیادی قائلم. ولی احیای تعزیه نیازمند ربط و نسبت با حقیقت تعزیه است. این ربط و نسبت را مردم روستاهای ما دارند، ولی مدعیان که می‌خواهند از تعزیه، بدیلی برای تئاتر غرب بتراشند، از این ربط و نسبت یکسره تهی‌اند.

### ● به‌نظر شما، حقیقت تعزیه چیست؟

– تذکر مدام مرگ آگاهی و شهادت. وگرنه چه کسی حاضر است که بارها و بارها، به تماشای تکرار یک موضوع بنشیند؟

### ● چرا به قول شما مدعیان نسبیستی با تعزیه ندارند؟

– برای اینکه می‌خواهند در برابر غرب، به این صورتها بپردازند. غرب و تئاتر غرب. – اگر هنوز تئاتری در غرب مانده باشد. برای اینها اصالت دارد. و چون به تقلید از مد روز و نه به جهد و اجتهاد می‌خواهند از غرب فرار کنند، تعزیه را دستاویز گریز خود قرار می‌دهند. با تعزیه اینها، نه آدم به گریه می‌افتد و نه آماده شهادت می‌شود و نه قرب به معصوم و شهید، پیدا می‌کند. اما با تعزیه ساده مردم شهرها و روستاهای دور افتاده، هم مردم ساده، بشدت، تحریک می‌شوند و هم آدم‌های قائلتاقی مثل من، از هست و بود خود منزجر. ولی سعی اینها در تعزیه، نهایتاً احیای سمبلیزم غربی، در رنگها و لباسها و سیاسی اجتماعی – کردن دیالوگ‌هاست و در یک کلام، این کارها، کاریکاتور تعزیه است، نه تعزیه.

### ● روحوضی چه‌طور؟

– در روحوضی هم آن جرأت و گستاخی

و بدیهه‌گویی که لازمه ذات این هنرست در مدعیان نیست. روحوضی، دارد به شکل یک دلک‌بازی پاستوریزه درمی‌آید. تعزیه و روحوضی، یک باطن دارند و دو زبان. باطن هردوی آنها، نفی «وضع موجود» است، اما زبان این نفی در تعزیه، خون و اشک و شهادت است و در روحوضی، هزل و خنده و زندگی. ابزار این دو هنر، دلیری و عشق است، نه تهیه متون و تمرین دادن به آدم‌هایی که روحشان دور از عشق و دلیری و مرگ آگاهی است و خلاصه گرفتن سالن و فروختن بلیط و نورپردازی و طراحی صحنه و درنهایت، عشق را به‌صورت حرفه و معاش درآوردن.

### ● روحوضی هم دلیری و عشق می‌خواهد؟

– بله، و به‌نظر من بیشتر از تعزیه حتی. برای اینکه اگر تعزیه، تذکر مرگ و شهادت اولیاست. روحوضی اصل، بازی کردن با مرگ و زندگی خودست. و اینها که دارند روحوضی و تعزیه را در سایه تئاتر قرار می‌دهند، جگرآوری ندارند و متأسفانه می‌خواهند زنده‌ای را در سایه مرده‌ای، قرار بدهند.

### ● یعنی تئاتر به‌نظر شما واقعاً مرده است؟

– واقعاً نه، حقیقتاً، در واقع، هنوز نفس می‌کشد. اما در غرب هم ده‌دهم از هوش می‌رود و اورژانسی می‌شود و اگر شهرداریها و وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی و همین‌طور «عریانی مضاعف غرایز» به آن توجه نشان ندهند و با نفس مصنوعی کشان‌کشانش به صحنه نیاورند، فاتحه‌اش خوانده است. تقلاً برای حفظ تئاتر، در همه جای دنیا، بیشتر شبیه بازیهای حفظ محیط زیست است که در کنار انقراض شرف و شجاعت و دست و پا زدن آدمیان بسیار از گرسنگی، به فکر جلوگیری از نابودی نسل گوزن زرد و یا کرکس سفید است که...

● ببخشید تا یادم نرفته، می‌خواهم بپرسم که منظورتان از عریانی غرایز



### چيست؟

- ها، بله، ببينيد، بشر امروز در هنر و ادبيات، مواجه با مسئله‌اي است به نام «پورنو» در ادبيات-رمان، قصه و همين طور در سينما و توابعش، مثل تلويزيون و ويدئو، گرايز جنسي عريان نشان داده مي‌شوند، اما صورتها خيالي‌اند و هنوز در برزخ بين ذهن و عين قرار دارند. شديدترين اين صورته‌ها، در سينماست که باز هم جسم، مطرح نيست و نقش مطرح است، اما در غرب، براي حفظ و سرپا نگهداشتن ميّتي به اسم تئاتر، مدتهاست که برهنگي و «وقاع» و «مواقعه» در پست‌ترين صورت ممکن، به نمايش درمي‌آيد. و از آن بدتر حتي، يعني تمام آنچه را که در مبتذل‌ترين صورت سينمايي مي‌توانديد، در تئاتر انجام مي‌دهند.

### ● با اين حساب نمايشنامه هم...

- نه، نه، هرگز! نمايشنامه، از جنس ادبيات است، منتشر مي‌شود و به فروش مي‌رسد و خواننده‌هاي بسيار هم دارد. ولي چه مي‌شود کرد. نمايشنامه هم دارد اندک اندک، به صورت فيلمنامه درمي‌آيد، و نمايشنامه‌نويسها، اغلب، طوري مي‌نويسند که هم در تئاتر کارآمد باشد و هم در سينما. و هنگامي که از يك نمايشنامه، فيلمي يا فيلمه‌اي تهيه شود، براي تماشاگر، رغبتي به ديدن صورت کشدار و خسته‌کننده آن در تئاتر نمي‌ماند. در همين مملکت خودمان، وقتي که خلق الله، چندجور مکبث و هملت سينمايي و تلويزيوني ديده‌اند. مکبث و هملت بي‌رمق و رونق تئاتر وطني، چه جاذبه‌اي دارد؟

### ● پس، به نظر شما سينما موجب رکود تئاتر شده است؟

- البته اگر سينما نبود، شايد تئاتر، همچنان رونق خود را حفظ مي‌کرد، ولي اصل مطلب اينجاست که تئاتر از زير بار وظائفی که برعهده‌اش گذاشته بودند، خارج شده و به ناچار، به اصل و مبدأ برگشته است. تئاتر بار تراژدي و کمدی را بر دوش

داشت و اين بار، امروز بر دوش سينماست. تئاتر، با محدوديت امکانات خود، نمي‌تواند آنچه را که به سينما داده است، از آن پس بگيرد.

### ● گفتيد که تئاتر، به اصل و مبدأ برگشته، کدام مبدأ؟

- منظورم همين عرياني گرايز بود. منشاء نمايش در يونان، «Komos»، يعني عياشي است. گروهی از مردم، مجسمه‌اي از آلت تناسلي مرد را حمل مي‌کرده و سروده‌اي در نيایش ديونيزوس مي‌خوانده‌اند و در اين نمايشها، جنسيت و امور جنسي، هدف اصلي بود و قيد و بند اجتماعي و اخلاق، کنار گذاشته مي‌شد.

### ● به اين نمايشها «كوموس» مي‌گفتند؟

- بله و به نظر من بخشي از تئاتر امروز غرب وقیحتر و شنيعتر از كوموس يونان قديم است. بهانه آنها از اين کارها، باروري زمين و نيایش خدايان بود. اينها بدون هيچ بهانه‌اي، وقاحت را به صحنه مي‌آورند.

### ● نمي‌شود گفت، نفس اماره جمعي را نيایش مي‌کنند؟

- بله، تعبير خوب و بجايي است. البته غرب، در تمام شئون خود بنده نفس اماره فردی و جمعی است.

### ● راجع به تئاتر خودمان، چه نظري داريد؟

- تئاتر خودمان؟! مگر ما تئاتر هم داريم؟ اجرائ شاه لير و مکبث و گفتگوی شبانه و مرگ يك دستفروش، که تئاتر ما نيست، تقليد مضحك و دست و پا شکسته تئاتر گذشته غرب است.

### ● منظورم نمايشنامه‌هاي برويچه‌هاي خودمان بود؟

- ما هنوز نمايشنامه‌نويسي که سرش به تشر بيرزد، پيدا نکرده‌ايم.

### ● منظورم نمايشنامه‌نويسه‌هاي مسلمان نيست.

- روشنفکرها هم همين طور. نمايشنامه، صورتی ادبی است که احساس بی‌نيازی از

آن دشوار است. مراد من، درونمایه نمایشنامه است، و پرسشهایی که از قرار گرفتن بشر در برابر موقعیتها و مصائب ابدی در آن مطرح می‌شود، مرگ، جبر، اختیار، گناه و دیگر چراهای بزرگ. در کارهای نمایشنامه‌نویسان ما، متأسفانه یا خوشبختانه، از این پرسشها، هیچ خبری نیست، برای همین هم، کارگردانها هنوز به شکسپیر و دیگران روی می‌آورند.

● پس در يك كلام، فاتحه تئاتر را باید خواند؟!

- نه جانم! مگر ما چه کاره‌ایم؟ تئاتر، هنوز در آمریکای لاتین و افریقا نفس می‌کشد.

● ولی نه به آن معنا که روزبه‌روز، گسترش بیشتری پیدا کند.

- همین‌طور است، روزبه‌روز، محدودتر می‌شود، ولی در همین مملکت، تئاتر مشغله، حرفه و اسباب معاش بسیاری از دوستان و دشمنان ماست. به آن دل‌بستگی دارند و سخت از آن دفاع می‌کنند. بعضی از آنها، آدمهای باذوقی هم هستند، قصیده هم هنوز هواخواهانی دارد، طاق ضربی، هنوز هم در بعضی معماریها معمول است...

● متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست...

- نه، نه به این شدت. ببینید، نقاشی کلاسیک، تازه به این مملکت رسیده و هنوز خیلی از نوکیسه‌ها، دوست دارند کپی فلان تابلو مشهور را در اطاق پذیرایی خود داشته باشند یا منظره‌ای از فلان گالری‌دار پایتخت را، که گند می‌زند به طبیعت و طبیعت‌پردازی. ولی عکس و فیلم و اسلاید، هم پرتره‌سازی را بی‌معنا کرده‌اند و هم طبیعت‌بازی را. و اصلاً وقتی می‌شود فیلمی از زندگی روزمره کسی ضبط کرد، ثبت و ضبط دقیق چهره او با نقاشی کلاسیک، اگر رنج بیهوده نباشد، شأن و منزلتی هم برای نقاش، دست و پا نمی‌کند. پرتره‌سازی، در نقاشی روزگار ما، یعنی کاری که دوربین از عهده آن برنیاید. تئاتر

هم جز فرار از هرآنچه که سینما بر آن چنگ می‌اندازد، راهی ندارد.

● یعنی وضع تئاتر در برابر سینما، مثل وضع نقاشی کلاسیک در برابر دوربین عکاسی است؟

- تا حدود زیادی، و به يك معنا، اعتباری که مدرنیست‌ها در نقاشی دارند، در ایجاد فضایی است که دوربین در آن، نمی‌تواند فعال باشد.

● در تئاتر هم باید چنین کاری را کرد؟ - در غرب که چنین است.

● ولی اطلاق کلمه تئاتر به آن، زیاد مورد پیدا نمی‌کند.

- مگر در مورد چیزهایی که در روزگار ما به آنها شعر می‌گویند، این‌طور نیست؟

● شما دارید از من سؤال می‌کنید؟ - ببینید، تئاتر، مدار بسته‌ترین هنرهاست، با محدودترین علاقه‌مندان که بیشترشان، دست‌اندرکاران همین هنر هستند. تماشاگران این هنر، یا همین دست‌اندرکاران حرفه‌ای و آماتورند، یا مردمانی متقن که برای آنها کارت دعوت فرستاده می‌شود. یا روشنفکران و روشنفکرزدگان که سعی می‌کنند با علاقه نشان دادن به تئاتر، پز تمایز خود را تکمیل کنند. به هر حال، سینما به عوام اختصاص دارد - البته در چشم همین جماعت - و تئاتر، به خواص. و همین‌ها هستند که وقتی از تئاتر، به سر وقت سینما می‌روند، سینمای بی‌هویت، بی‌ریشه و بی‌اصل و نسب و بی‌پدر و مادری به‌نام سینمای آوانگارد وطنی، تحویل می‌دهند. برای اینکه می‌خواهند همین تمایز موهوم و احمقانه را حفظ کنند. در يك كلام، تئاتر لااقل در مملکت ما بی‌اعتنا به مردم است و مورد بی‌اعتنایی مردم، راستی دیده‌اید بعضی آدمهای عجیب و غریب، سی سال از عمر خود را، صرف بافتن يك قالی می‌کنند؟

● نمی‌فهمم چه می‌خواهید بگویید؟ - مهم نیست، دیده‌اید یا نه؟

● شنیده‌ام.

- فرقی نمی‌کند. شنیدن، گاهی عین دیدن است. به‌نظر من اینها آدمهایی هستند که عجیب‌ترین و عظیم‌ترین پشتکارها را صرف بیهوده‌ترین کارها می‌کنند. با این همه کار اینها، چون در موزه‌ای، جایی، يك خراب شده‌ای، محفوظ می‌ماند، مهمتر از کار کارچرخانهای وطنی تئاتر ماست.

● چرا؟ به‌نظر من شما بیرحمی می‌کنید.

- شاید، اما ببینید، هنر اگر نتواند مدام مرور شود، هنر نیست. کارگردان و بازیگر تئاتر اگر کار خود را سیاه‌مشق برای سینما بدانند، خوب است و گرنه تا آخر عمر، عملاً بکت و شکسپیر و دیگران خواهند بود و دست آخر، هیچ.

● شما برای بازیگری، هیچ اهمیتی قائل نیستید؟

- برای بازیگری و کارگردانی سینما، هم اهمیت قائلم، هم شأن و منزلت ولی در تئاتر، بویژه اگر محدود بماند و به سینما منتقل نشود، ابداً.

● شما به سینما خیلی اهمیت می‌دهید.

- برای اینکه اهمیت دارد. هنر فراگیر است. تئاتر هم امروز خود را با سینما معنی می‌کند.

● اگر شما ناچار بودید تنها و تنها در تئاتر فعالیت داشته باشید، چه می‌کردید؟

- نمایشنامه‌نویسی.

● اینکه ادبیات است؟

- اگر ادبیات را از تئاتر حذف کنند، چه می‌ماند؟ تکرار می‌کنم، تئاتر با حمایت سازمانهای دولتی، به حیات زورکی خود ادامه می‌دهد و متأسفانه بودجه‌هایی را به مصرف می‌رساند که در هنرهای دیگر، بازدهی بیشتری دارد.

● نمی‌توانید که دشمنان تازه‌ای از اهل تئاتر، برای شما درست شود؟

- من دشمن کم ندارم. آب که از سر گذشت، چه يك نیزه چه هزار میلیون متر

● تلاش و تقلاي  
 آمريکا براي ارتباط با ما،  
 اين است که «ام القرای  
 بنيادگرایی» را به زانو در  
 آورد تا در بقیة جهان  
 اسلام، آتش بنيادگرایی  
 خود به خود فروکش  
 کند.

● غرب زدگی یعنی:  
 غروب حقیقت در جان و  
 نفس آدمی، یعنی  
 نفسانیت زدگی و نفس  
 گزیدگی.

هرکس در هرکجای  
 جهان به نفس خودش  
 روی بیاورد، به غرب  
 روی آورده است.



مکعب.

● تهاجم فرهنگی را چه طور ارزیابی  
 می کنید؟

- بهتر نیست این سؤال را از کس دیگری  
 بپرسید؟

● ترجیح می دهیم از شما هم بپرسیم،  
 می ترسید جواب بدهید؟

- قدری. می دانید، دست اندرکاران  
 تئاتر، ممکن است نتوانند به اهرمهای فشار  
 متوسل شوند. ولی اهل سیاست می توانند و  
 متأسفانه خیلی سریع، واکنش نشان  
 می دهند.

● تهاجم فرهنگی چیست؟

- غلبة فلسفه بروحی.

● سر در نمی آورم.

- مهم نیست. شما همین را چاپ کنید.  
 ● و لابد عوامل اصلی تهاجم فرهنگی  
 فلاسفه اند؟

- فلاسفه، مرد عمل نیستند،  
 فلسفه زده ها، یعنی اهل سیاست به تهاجم  
 فرهنگی دامن می زنند، عوامل اصلی، آنها  
 هستند که در برابر تعطیل شدن يك نشریة  
 ضد انقلاب، مجوز ۱۰ نشریة جدید، صادر  
 می کنند. عوامل اصلی تهاجم فرهنگی، آنها  
 هستند که هنوز مصرانه به مذاکره مستقیم  
 با امریکا فکر می کنند و دارند با تمام  
 امکانات، مقدمات این مذاکره را فراهم  
 می آورند.

● شما با آزادی قلم مخالفید؟

- چه جور هم، بهتر نیست در سؤال  
 کردن، قدری جانب احتیاط را رعایت کنید.  
 یادتان نرود که به تعبیر مدیران و  
 کارگردانهای مذاکره مستقیم با امریکا،  
 روبه روی يك «مار فرهنگی» نشستاید.

● سؤال من جدی بود و بی ملاحظه،  
 همان طور که شما همیشه بی ملاحظه  
 هستید.

- من در برابر آدمهایی که می خواهند این  
 مملکت را به قیمت نگهداشتن سمتهای  
 سیاسی و عنوانهای هنری و ادبی، به حراج  
 بگذارند، بی ملاحظه ام. در مملکت همین



آدمهایی که امثال بنده را «مار فرهنگی»  
 می دانند، مردم، ذلیل گوشت و روغن و پنیر  
 و صابون و گاز و نفت شده اند. برای تحمل  
 سرما، می فرمایند سه ژاکت بپوشید، دو  
 لحاف و چهار پتو هم رویتان بیندازید، در  
 مصرف نان، نفت و آب، به ما صرفه جویی  
 می آموزند، چرا در مصرف کاغذ و چاپ  
 رنگین نامه و صدور مجوز برای دشمنان  
 فرهنگ این خراب شده، نباید صرفه جو بود؟  
 این همه روزنامه، هفته نامه، ماهنامه و  
 فصلنامه که میلیونها دلار صرف کاغذ و چاپ  
 و نشر آنها می شود، به چه کار می آیند؟ جز  
 برای اینکه بزدموکراسی لیبرالهای  
 دائم الوضورا تکمیل کنند؟

● آقای میرشکاک! من حاضر نیستم که  
 به عنوان پرسشگر این مصاحبه، نامی از  
 خودم چه طور بگویم...

- هیچ طور! خودم ترتیب چاپش را  
 می دهم، چاپ هم نشد، به درک! می ماند  
 برای بعدها که بنده، به عنوان «مار  
 فرهنگی»، اعدام شدم، فعلاً نترس و ادامه  
 بده...

● قول می دهید که...

- قول می دهم حتی جنسیت شما هم  
 معلوم نشود. فقط مردانه تر سؤال کن.

● برمی گردیم به آزادی قلم...

- شما هم که دور می زنید؟! من از شما  
 می پرسم اول بفرمایید آزادی یعنی چه؟ اگر  
 توانستید جواب بدهید، من نظرم را در مورد  
 آزادی قلم خواهم گفت.

● آزادی، بدیهی است و نیازی به  
 تأمل ندارد.

- ابدأ این طور نیست و دست بر قضا،  
 امور بدیهی، بیشتر از امور غامض، نیازمند  
 تأمل و تفکرند.

● منظور شما این است که آزادی به  
 بی حد و حصر...

- اصلاً، منظور من این است که آزادی  
 در اسلام وجود ندارد، حالا هرکس دلش  
 می خواهد آزاد باشد، بهتر است اسلام را  
 ول کند. نه اینکه آزادی را با اسلام ممزوج

کند.

● شما دارید اسلام را تفسیر به رای می‌کنید.

- تفسیر، شأن مفسران و فقهاست، من اصلاً رای و نظری از خودم ندارم. ببینید پیش از من، سیدنا الاستاد و شاکردان برجسته‌اش، هزاربار گفته‌اند که در اسلام، آزادی به معنای آزادی از تعلق به ما سوی الله و پذیرفتن بندگی الله است، وقتی که شما بنده الله باشید، باید به احکام کلام الله هم مقید باشید. در اسلام، با رعایت واجب و حرام، هیچ‌گونه آزادی نفسانی، برای انسان قابل تصور نیست، الا در حلال و مباح، و در چشم آزادیخواهان امروز هم حلال و مباح، هیچ کیفی را کوک نمی‌کنند. و اصلاً طرح آزادی و تمنای آن، امری نفسانی است.

● ولی خدا بشر را آزاد آفریده است. - درست، اما با فرستادن انبیا و ایجاد شرایع، آزادی را مقید کرده است.

● حتی آزادی قلم را؟! -

- بله. هیچ قلمی و هیچ صاحب قلمی، نباید مصداق «الذین یحبون ان تشیع الفاحشه» باشد.

● با این حساب، هنر، شعر، رمان و خیلی چیزهای دیگر، در اتوپیای شما جایی ندارند؟

- اتوپیا؟! من «ادیپ‌زده» نیستم که معتقد به اتوپیا باشم.

● ادیب، چه ربطی به اتوپیا دارد؟

- اگر تأمل داشته باشیم، خواهیم دید که اتوپیا، «مدینه الحوائج» است و ادیب، همچنان در چشم بشر غربی، باب الحوائج و مشکل‌گشا. تاریخ جدید غرب، تحقق همین اتوپیاست، مدینه‌ای که در آن، رفع حوائج، به هر قیمتی، اصل و اساس زندگی است.

● بهتر نیست، به تهاجم فرهنگی بپردازیم؟

- شما مرا ناچار می‌کنید حرفهای بودار بزنم! تهاجم فرهنگی، یعنی بی‌سروسامانی مردم، یعنی زوال کشاورزی، یعنی غیر قابل کنترل بودن این پایتخت جهنمی و گسترش

صنعت پیشرفته زاغه‌نشینی، به قیمت داشتن صدها نشریه بی‌اصل و نسب. ما که دختران دانشجوییمان با تمهیدات قانونی صاحبان خوابگاهها به خیابان ریخته می‌شوید، قصدمان از ازدحام ژورنالیسم چیست؟ آن هم ژورنالیسمی که يك كلمه، انتقاد سیاسی و اقتصادی ندارد، اما تا آنجا که در توان دارد، فرهنگ دینی و مذهبی را به تازیانه نفی و انکار پنهان و آشکار می‌بندد و همه بدبختی‌ها و مصیبت‌ها را نتیجه‌ی ویرتین فرهنگی این مملکت می‌داند و گناه همه کمبودها را به گردن اسلام فقهاتی می‌اندازد. روزگار شگفتی است. ویدئو را حرام کرده‌ایم که مبادا موجب فساد شود، اما به آنها که فساد، فحشاء و کفر و الحاد را تئوریزه می‌کنند، میدان می‌دهیم و گاه افتخار هم می‌کنیم که فلان نشریه و بهمان ماهنامه، مورد حمایت مستقیم ماست. و تازه ویدئوها را هم خودمان، قاچاق وارد می‌کنیم و در بازارهای تهران و شهرهای بزرگ به فروش می‌رسانیم و هیچ ارکانی هم حق ندارد فروشگاههای مورد حمایت ما را که روزی صدها دستگاه ویدئو در آنها به‌فروش می‌رسد، مورد هجوم قرار دهد. اما اگر در دست رهگذری یا صندوق عقب ماشینی، ویدئویی دیده شد، حتماً باید مصادره شود. این بهترین نحوه مبارزه انقلابی با تهاجم فرهنگی است، هم ما که قدرت داریم سرمایه‌ای اندوخته‌ایم و هم نگذاشته‌ایم که مردم فاسد شوند. بله، توانا بود هر که مطلقاً توانا بود.

● ولی اینها که تهاجم فرهنگی نیست؟ - جدی می‌فرمایید؟ اشاعه کل و مبارزه با جزء، تهاجم فرهنگی نیست؟

● شما دارید مغلطه می‌کنید.

- بس است، لااقل برای من. تهاجم فرهنگی، یعنی غرب‌زدگی، نه؟! چند سال با این عنوان، مبارزه کردیم. به‌جای اینکه با خودمان مبارزه کنیم. امروز خود غرب‌زدگان هم به غرب‌زدگی، بد و بیراه می‌گویند. این حرفها فایده‌ای ندارد، خانه از پای‌بست

ویران است. شاید هم تهاجم فرهنگی، یعنی همین «هاری فرهنگی» که امثال من، به آن دچار شده‌ایم. ولی آخر، تا «سگ‌ها» آدم را گاز نگیرد که آدم هار نمی‌شود. ما را سگهای هار سیاسی و هنری و ادبی و فلسفی جامعه باز، گاز گرفته‌اند.

● شما خیلی پریشان هستید...

- شاید منظورتان این است که دارم پریشان‌گویی می‌کنم؟

● نه! اصلاً، عصبی هستید.

- آدمی عصبی پریشان‌گویی هم می‌کند، وقتی که حقایق ازلی ابدی، برای خیلی‌ها، هدف نیستند، بلکه وسیله کسب قدرت بیشتر و سرمایه بیشترند، آدمهای ناتوانی مثل من، ممکن است هم عصبی شوند و هم پرت و پلا بیافند.

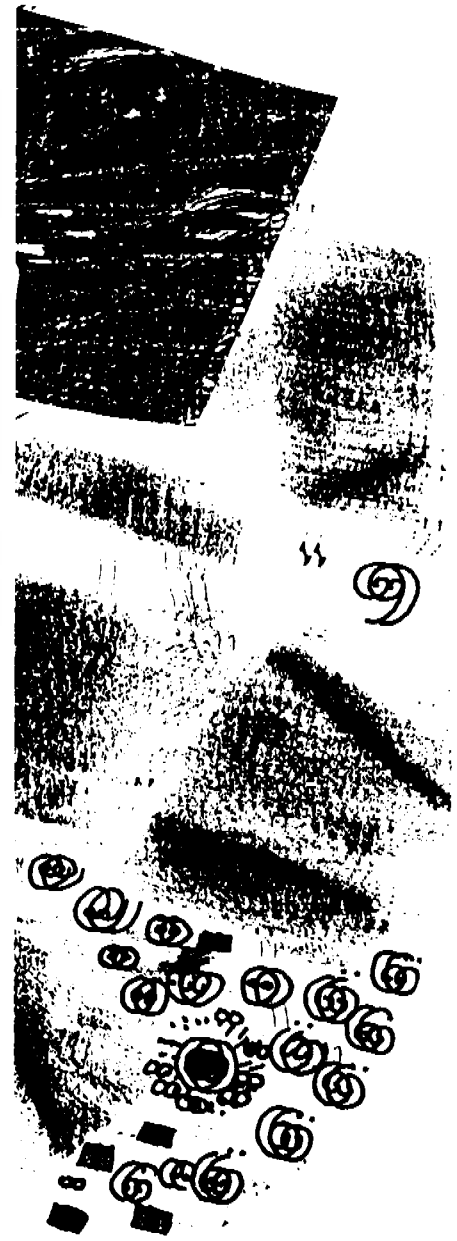
● آقای میرشکاک مثل اینکه ناراحت شدید از اینکه...

- ول کن جان من! ول کن، تهاجم فرهنگی، یعنی «نحن نحکم بالظاهر» تهاجم فرهنگی، یعنی از يك طرف، افتخار کردن به شاکردی آن نازنین یگانه در اسفار و فصوص و از طرف دیگر، پروبال دادن به دشمنان خدا و منکران ملاصدرا و ابن‌عربی و پیر و پیغمبر. تهاجم فرهنگی، یعنی همین بلاهت و سفاکت که ما فکر می‌کنیم اسلام، مقوله‌ای است نظری و ما می‌توانیم فصوص بخوانیم، پای درس تفسیر بنشینیم، دائم الوضو باشیم، حتی نماز شب هم بخوانیم، ولی بهترین نوع حکومت را دموکراسی بدانیم و مدام، سنگ جامعه باز و لیبرالیسم را به سینه بزنیم و بالاخره هم، نفهمیم که اسلام با دموکراسی متناقض است و اگر جمع همه نقیض‌های عالم ممکن باشد، اجتماع این دو نقیض، محال است.

وقتی من و رفقای من - فی‌المثل - این قدر احمقیم که نمی‌فهمیم در سایه اسلام دموکراتیک، این مردم بدبخت، نه دین خواهند داشت و نه دنیا، و نه کسی کیف دنیا را می‌تواند بکند، چون اسلام نمی‌گذارد و نه می‌تواند دین خود را حفظ



● بشر امروز از رئیس اداره‌اش، از زنش، از صاحبخانه‌اش مثل سگ می‌ترسد و یواش می‌آید و یواش می‌رود که گربه شاخش نزند، ولی از «واحد القهار» نمی‌ترسد. از خدا: این دوست همیشه و هنوز.



کند، چون وسوسه‌های دموکراسی نمی‌گذارند، مبارزه با تهاجم فرهنگی، می‌شود همین بشکن و بالا‌بند از مطبوعاتی و سوزهای برای فلان مجله، که اصلاً مبارزه با تهاجم فرهنگی را به عنوان ناممکن و محال، به باد تمسخر بگیرد. بله، مبارزه با تهاجم فرهنگی محال است. برای اینکه با مبانی دموکراسی فرمایشی، جور در نمی‌آید.

● با این حساب، در قدم اول، باید همه نشریات را تعطیل کرد.

- چرا تعطیل؟

● پس اگر شما بودید، چه می‌کردید؟

- فعلاً که نیستم.

● به فرض محال.

- همه را تعدیل می‌کردم. نمی‌گذاشتم به هوی و هوسهای خوانندگان خود باج بدهند، آدمهایی را که عین مفسده هستند، به عنوان بت مطرح کنند و به جای این همه اراجیف و تبلیغ برای غرب و دشمنی با اسلام، وادارشان می‌کردم، به فکر مردم باشند. کدام یک از این نشریه‌ها، یکبار، گزارشی در مورد زاغه‌نشین‌های پایتخت، منتشر کرده‌اند و از دولت خواسته‌اند تا چاره‌ای بیندیشد. متأسفانه هم روشنفکرها و هم حامیان سیاسی آنها، تنها به منافع خودشان فکر می‌کنند.

● بفرمایید سانسور را حاکم می‌کردید؟

- مگر الان که سانسور حاکم نیست، صبح تا شب از سانسور نمی‌نالند؟ همین مانده است که به صراحت تمام، به خدا و پیغمبر اهانت کنند یا برای فروش هرچه بیشتر، عکس لخت و عور چاپ کنند.

● نمی‌ترسید که به سانسورچی بودن متهم شوید، درحالی که خودتان هم از سانسور می‌نالید؟

- بگذارید برایتان بلایی را که در فرانسه، به سربیکی از دانشجویان هنرهای تجسمی آورده‌اند، تعریف کنم: می‌خواستند تزیینات فوق لیسانسش را در مورد نسبت هنرهای

تجسمی ایران با اسلام و تشیع بنویسد. مسئولین دانشکده، رسماً نوشته‌اند که این کار سیاسی است و نه تنها مخالفت کرده، بلکه غیر مستقیم امر کرده‌اند یا به قول خودشان، پیشنهاد، که بهتر است در مورد نقاشی فرانسه بنویسد. چه طور است؟ در مهد دموکراسی با دانشجوی ایرانی، این طور برخورد می‌کنند، آن وقت، ما به دشمنان مجال حمله می‌دهیم و دست و پای دوستان را می‌بندیم.

● آقای میرشکاک! شاید مسئولین در

دوستی شما شك دارند؟

- من دوست مسئولین نیستم. دوستدار ولایت پاکان و نیکان هستم. مسئولین، دوستان سیاسی خودشان را هم که با اندک تفاوتی در مدافعه از وضع موجود، هم توی سر امثال من می‌زنند و هم گاهی تلنگری به دشمنان لائیک، قبول ندارند.

● فکر می‌کنید این رفتار، نتیجه چه

عواملی باشد؟

- کنش‌پذیری، والسلام.

● من که هنوز نفهمیده‌ام

کنش‌پذیری، یعنی چه؟

- ساده‌تر عنوان می‌کنیم: قدرتمندان، در طول تاریخ بر اساس وحشت از نزدیکان و باج دادن به بیگانگان، حکومت کرده‌اند.

● و این یعنی کنش‌پذیری؟

- بله، هر کسی که بخواهد حافظ وضع موجود باشد، ناگزیر است که دشمنان قانع و در روزگار ما احمق-را به نواله‌ای سرگرم کند. مثلاً روشنفکر روزگار ما چه می‌خواهد؟ در نهایت، هفته‌نامه‌ای که در آن فرعون خودش و فرعونیت دوستانش را مطرح کند. ولی ما خواهان عبور از وضع موجود و حرکت به طرف وضع موعودیم، حتی اگر به قیمت شهادت دسته جمعی ما تمام شود.

● جواب مرا ندادید؟

- ببخشید... حافظ وضع موجود، کنش‌پذیر است، چون برای ماندن و بودن خودش، حاضر است، به انواع ذلت‌ها تن بدهد و از تمام مواضع خود عدول کند، و

تمام حقایق را برای مصالح جزئی و موقت، به مسلخ بفرستد. کنش پذیر است از شیطان و نفس خود و نفوس دیگران و ایادی شیطان در چارگوشه خاک.

● آقای میرشکاک، این همه تند رفتن خطرناک است. روزگار ما این همه جنون و سماجت را تحمل نمی‌کند.

- من هم این روزگار را تحمل نمی‌کنم و از عقل عافیت طلب و کوتاه آمدن در برابر غریب، بیزارم. آنها تا آنجا که در توان دارند، سعی می‌کنند جلوی نفوذ اسلام و بنیادگرایی را بگیرند و با آن، به سختی، مقابله می‌کنند و بام تا شام، رسانه‌هایشان، اسلام و انقلاب اسلامی را مترادف با فاشیسم و استبداد و خشونت و تجاوز و قتل و غارت و وحشیگری قلمداد می‌کنند. ولی ما به ایادی آنها میدان می‌دهیم و هنگامی که بی‌سر و پاترین آنها را می‌بینیم، لبخند ژوکیوند می‌زنیم، کرنش می‌کنیم و مثل بچه‌ها، به ورجه‌ور چه می‌افتیم که روشتنفران مهم مملکت ما را به ریاست افتخاری قبول کرده‌اند و از هر سگ هاری، به دامن ما می‌گریزند.

● آقای میرشکاک، شما آدم خطرناکی هستید!

- بدا به حال مملکتی که یک نفر آدم خطرناک را هم نتواند تحمل کند!

● اگر شما به جای کسانی که مورد انتقاد شما هستند، بودید چه می‌کردید؟ - بی‌تی از برومندترین شاعر معاصر

اسلام، جواب شماست:

ره نه این است ره آغشته ما افتاده‌ست زازل تا به ابد کشته ما افتاده‌ست.

● کشته شدن چه فایده‌ای دارد؟

- اگر فایده‌ای نداشت، که خون حسین بن علی، سلام زمین و آسمان بر او باد، منجر به انقلاب ۲۲ بهمن نمی‌شد، به‌هر حال، کشته شدن بعضی‌ها، کمترین فایده‌اش حکومت بعضی دیگر است.

شما نمی‌توانید حرفه‌ای‌تان را آرامتر برزنید؟ با جوش و خروش کمتر، با اعصاب

آسوده‌تر؟

- بفرمایید، بروم بخوابم، یا بمیرم؟ کدام یک؟ وقتی که صبح تا شب، از در و دیوار این مملکت، موسیقی جاز و راک و الکترونیک می‌بارد و آن وقت، پانزده دقیقه موسیقی اصیل در برنامه چکارک می‌شود قهقهه‌ای به خون شهدا، چه طور با اعصاب راحت حرفم را بزنم؟ وقتی موسیقی بر یک دانش حلال است و دوتار و قیچک و تنبور، حرام... وقتی که احتکار از ارکان دین و از اهم واجبات مؤمنین است، چه طور راحت بمام و هوار نکشم؟... بگذریم.

صلاح مملکت خویش خسروان دانند گدای گوشه‌نشینی تو حافظا مخروش.

● مثل اینکه خیلی ناامید هستید.

- من و ناامیدی؟ مردان تاریخ من، آن گاه که هیچ راهی برای زیستن نیافته‌اند، با مرگ مواجه شده‌اند.

● خودکشی؟!

- نوعی از خودکشی یعنی خود را به کشتن دادن. خودکشی جز در فرهنگ تاوئیسم و در بخشی از فرهنگ ژاپن، کار آدمهای ضعیف و زیون است.

● شهادت؟

- حاشا و کلا، شهادت، عطای خاص حضرت حق است به اولیای خود، کشته شدن، همین.

● فکر می‌کنید چرا این همه ستیزه و سماجت و مرگ‌طلبی، بر شما سایه انداخته است؟

- من همیشه با جنگ و ستیز و مرگ، همراه بوده‌ام، اما از وقتی که شعر را کنار گذاشته‌ام، اینها نمود بیشتری پیدا کرده‌اند؟

● شعر را کنار گذاشته‌اید؟ یا شعر شما را کنار گذاشته است؟

- اولاً، فرق چندانی ندارند این دو مقوله. ثانیاً، در روزگار ما، یا لااقل برای من، هنوز از شعر کاری که من می‌خواهم ساخته نیست، شعر تبدیل به تفنن شده است.

● قبلاً در جایی گفته بودید،

«دیوارهای اجمال فروریخته است»...

- اجمال شعر به تنهایی نیست. تمام معارفی که متکی به وحی هستند، در افق اجمال قرار دارند.

● وحشتناک است. یعنی تمام معارف و حیاتی، در حال ازمیان رفتند؟

- نه، بلکه در حال تبدیل به تفصیلند، غلبه فلسفه بر وحی، ادبیات بر شعر، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی بر فقه، روان‌شناسی بر عرفان، دموکراسی بر ولایت و...

● پس هیچ امیدی نیست؟

- در نویدی بسی امیدست.

● فکر نمی‌کنید با آزادی مطبوعات، بشود از همین غلبه‌ای که شما از آن نگران هستید، جلوگیری کرد؟

- چه طور؟ مطبوعات، خودشان اسباب همین غلبه‌اند. نویسندگان این مطبوعات و گردانندگان آنها، نه خودشان را شناخته‌اند و نه غرب را و نه مردم را...

● شما فکر نمی‌کنید، مبارزه با غرب بیهوده است و ما ناچاریم که با غرب کنار بیاییم؟

- غرب خدا نیست که ما ناچار باشیم در برابرش تسلیم شویم. غرب هم بالاخره خودش را روزی، نفی خواهد کرد. فعلاً که از نقول غرب می‌خوریم و به عقولش می‌خندیم. گاهی اوقات هم او به عقول ما می‌خندد. ولی حقیقت امر این است که من یکی، از اهل سیاست و عملکردهایشان ناامیدم و از مردم هم توقع زیادی نمی‌توان داشت.

● پس فقط به برگزیدگان فکر می‌کنید؟

- نه، به آنها فکر می‌کنم که علی‌رغم وقوف به این معنا که خواه ناخواه، غرب لااقل تا مدت مدیدی بر ما سیطره خواهد داشت و اصلاً تسلیم به غرب، عادت زمانه است، سعی می‌کنند برخلاف این عادت، حرکت کنند.

● فکر می‌کنید این خلاف عادت، فایده‌ای هم دارد؟

- اندک‌اندک جمع گردد، وانگهی دریا

● این همه روزنامه، هفته‌نامه، ماهنامه و فصلنامه که میلیون‌ها دلار صرف کاغذ و چاپ و نشر آنها می‌شود، به چه کار می‌آیند؟  
جز برای اینکه پز دموکراسی لیبرال‌های دائم الوضو را تکمیل کنند.



شود.

● پس تا مدتها باید منتظر بود؟

- مسلماً، و حتی ما به این فکر نمی‌کنیم که در زمان خود ما، این خلاف آمد عادت، به حرکتی جمعی، تبدیل شود.

● مثل انقلاب ۲۲ بهمن...

- انقلاب ۲۲ بهمن، يك انقلاب سیاسی است، انقلابی که بشر به آن نیازمند است، انقلابی معنوی و باطنی است. اما همراه با همین انقلاب ۲۲ بهمن، دوباره حرکت به طرف باطن شروع شده است و من معتقدم که علی‌رغم اطراق بسیاری از مردم و حاکمان و امیران، این سیر باطنی، متوقف نخواهد شد و تا برجیده شدن بساط غرب، ادامه خواهد داشت.

● منظور از غرب امپریالیسم امریکاست، یا هم امریکا و اروپا؟

- هیچ‌کدام! امریکا و اروپا، صورت غرب هستند.

● پس این غرب کجاست؟

- نفس من و شما. روزگاری، خود من هم فکر می‌کردم غرب‌زدگی یعنی اروپا و امریکازدگی. اما اندک‌اندک، فهمیدم که غرب‌زدگی، یعنی غروب حقیقت در جان و دل آدمی، یعنی نفسانیت‌زدگی و نفس‌گزیدگی. هرکس در هر کجای جهان، به نفس خودش روی بیاورد، به غرب روی آورده است. دشمن ما، يك مشت رمان و شعر و چهارتا روشنفکر و تمدن تکنولوژیک نیست، اینها بت‌های کوچکی هستند و مادر بتها، بت نفس ماست. غرب سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، صورت عینی نفس ماست و نفس ما، باطن و حقیقت غرب است. تا هنگامی که ما بر نفس خود، غلبه نکرده‌ایم و از همه حجابها رها نشده‌ایم، رهایی از غرب، معنی ندارد. دعوت حضرت و احدیت جناب رسول اکرم، صلی‌الله‌علیه، به معنی درافتادن با این سرزمین یا آن سرزمین نیست، به معنی درافتادن با خود است. همین الان، ما آدم‌های مؤمن مرتب و منظم داریم که در واجباتشان هیچ قصوری ندارند، اما روز و

شب در تولای غرب، به سر می‌برند.

● آیا فکر نمی‌کنید، اینها به بینش

درست‌تری رسیده باشند؟

- به چه حسابی؟

● به حساب اینکه مردمان مؤمنی

هستند، حدود اخلاقی را رعایت می‌کنند و به خودشان اطمینان دارند که می‌توانند راهی برای پیوند اسلام با غرب، پیدا کنند. شاید شما...

- پس بفرمایید بینش اینها بهتر از امام است. مگر محمدرضا شاه، همین بینش را نداشت؟ نه آقا جان اینها نمازشان عادت است و همه زندگی مؤمنانه اینها، در خوف عاقبت، شکل گرفته است. ممکن است حتی اهل قرب نوافل و به قول معروف، جهاد اکبر هم باشند. ولی مطمئن باشید از جهاد اصغر می‌ترسند. چون نمی‌خواهند آنچه را که دارند، از دست بدهند. تازه، هیچ موحدی، بین اسلام و غرب - چه بیرونی و چه درونی، چه نفس اماره فردی، چه نفس اماره جمعی - نسبتی نمی‌بیند. کسی که به فکر ارتباط با امریکاست، حتماً توحیدش فاسد است.

● باز هم که دارید تند می‌روید!

به‌علاوه، دوباره غرب یا به‌قول خودتان

غروب حقیقت را با امریکا یکی می‌گیرید.

- قرار نیست، اگر گفتیم غرب‌زدگی، یعنی غروب حقیقت، دیگر به امریکا کاری نداشته باشیم. امریکا، بروز عینی و تام و تمام غروب حقیقت است. ما چه می‌دانیم که کسی بنده مطلق نفس اماره است یا نه. برای بی بردن به این مصیبت، باید به دنبال يك دلیل بیرونی و عینی باشیم. اگر شاعر است، به شعرش نگاه می‌کنیم. نویسنده است، به داستانش، فیلسوف است، به فلسفه‌اش و اگر اهل سیاست است، به مواضع سیاسی‌اش نگاه می‌کنیم و به تولی و تبریایی که دارد. از کجا فهمیدند عبدالله ابن ابی‌سلول، منافق است؟ از تولایی که به کفار قریش و یهودیان مدینه داشت. وگرنه از رسول‌الله و اصحابش که تبری نشان نمی‌داد و با آنها مأنوس و محشور بود.

ببینید جانم، ما فعلاً برای مسلمانی، یک شرط اصلی و اساسی داریم و آن، همین تولی و تبری است. به قول شاعر بلندپایه معاصر، شرایط ما الان شرایط جنگ احد است. ما در جهاد اصغر، به سر می‌بریم. هرکس در این جهاد، با ماست، مسلمان است و هرکس نیست، نامسلمان:

من چه دانم که بود خواجه مسلمان یا نیست  
در احد هرکه ز احمد نبود سفیانی است.

● این حکم، خیلی قطعی و یکطرفه است.

– همین‌طور است. شما که نمی‌خواهید بگویید آنها که پیغمبر را در احد تنها گذاشتند، مسلمان بودند؟

● ... شما چرا از ارتباط با امریکا وحشت دارید؟

– من از ارتباط علنی با امریکا، نه‌تنها وحشتی ندارم، که از آن استقبال هم می‌کنم، اما باید دید، چرا بعضی‌ها، تنها راه بیرون آمدن ما را از بن‌بستها و بحراناها، ارتباط با امریکا می‌دانند؟ من از اینها می‌پرسم، شما می‌خواهید از موضع قدرت با امریکا ارتباط داشته باشید؟ اگر در موضع قدرت هستید، چه نیازی به این ارتباط دارید؟ اگر از موضع ضعف می‌خواهید با امریکا ارتباط داشته باشید، چرا اسلام را کنار نمی‌گذارید؟

● شاید از موضع برابر، بخواهند با امریکا ارتباط داشته باشند. مگر در ارتباط با امریکا، حتماً باید اسلام را کنار گذاشت؟

– ببینید جان من! از موضع برابر با امریکا ارتباط داشتن را مرده‌های قبرستان هم باور نمی‌کنند. ما می‌توانیم با هم و خیال، گمان کنیم با امریکا برابریم. ولی امریکا، به قطع و یقین، می‌داند که هیچ قدرت نظامی، سیاسی یا اقتصادی دیگری در جهان با او برابر نیست و با تکیه به همین یقین لعنتی است که به همه جای دنیا جنگ می‌اندازد. اما، شاید ما نخواهیم در ارتباط با امریکا، اسلام را نادیده بگیریم. ولی

امریکا اولین شرط مذاکره‌اش با ما، این خواهد بود که اسلام را کنار بگذارید. و اصلاً تلاش و تقلائی امریکا برای ارتباط با ما، این است که «ام‌القرای بنیادگرایی» را به زانو در بیاورد تا در بقیه جهان اسلام، آتش بنیادگرایی، خودبه‌خود، فروکش کند.

● پس امریکا از ما می‌ترسد؟

– ابدأ، امریکا از ما نمی‌ترسد، از اسلام می‌ترسد. و اسلام، یک سیاست، یک هیئت حاکمه، یک دولت، یا چند کشور، یا ده کنفرانس و بیست سمینار نیست. اسلام، یعنی خدا، یعنی نیاز بشریت امروز به پرستش، یعنی نیرویی ناشناخته که در هوای کالیفرنیا هم استنشاق می‌شود. یعنی فطرت، یعنی تلاش و کنکاش متفکران مسیحی و حتی ماتریالیست مغرب‌زمین، برای یافتن تکیه‌گاهی مطمئن. یعنی هانری کربن، رنه گنون و... الخ. یعنی این همه فیلسوف و هنرمندی که در غرب دارند به اسلام رومی‌آورند، یعنی دویست هزار مسلمانی که در لندن، به هواداری از فتوای امام خمینی، تظاهرات کردند. یعنی قرآن. این مصیبت البته قبلاً هم به‌سر غرب آمده است. وقتی که مسیحیت، به روم رسید، ارکان امپراطوری و تمام بن‌بند وجود قیصر، به لرزه درآمد. مسیحیت، نه سپاهی داشت، نه لشکری، نه شمشیرزنی، چهارتا مبلغ گرسنه و تشنه بودند، ولی روم را به زانو درآوردند. امریکا از همین می‌ترسد.

● پس ما باید امیدوار باشیم به خودمان؟

– من، نه به خودم امیدوارم، نه به دیگران. به کلمه محمد مصطفی، صلی‌الله علیه و آله، امیدوارم. هیچ اهمیتی هم به این نمی‌دهم که بالاخره، این مملکت زیر بلیط امریکا برود یا نرود. بلافاصله، پس از مرگ پیغمبر، مسلمانان از راه اصلی خودشان منحرف شدند. بعد هم افتادند به جنگ بنی‌امیه و بنی‌عباس. ولی اسلام، منحرف نشد و نمی‌شود. احد با احمد عهد کرده است که «انسا نحن نزلنا الذکر و انا له

لحافظون». امریکا، الان هم در غرب سعی می‌کند با اسلام مبارزه کند. در همین‌جا هم توسط ایادی شیادش، می‌خواهد اسلام را با فاشیسم و استبداد، طابق‌التعل بالثعل، جلوه بدهد و مدام در پوشش آیات و روایات و شعر حافظ و مثنوی مولوی، برای جامعه باز و دموکراسی و لیبرالیسم، تبلیغ می‌کند. اما «فسیعلمون من اضعف ناصراً و اقل عددا».

● آقای میرشکاک، شما گفتید که از ارتباط علنی با امریکا، استقبال می‌کنید، آیا این حرف جدی بود؟

– بله، من اگر کارهای بودم و خودم را و موقعیت خودم را و همین هست و بود دنیوی، یعنی «لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد» را در خطر می‌دیدم و نمی‌توانستم بر اینها چار تکبیر برزم، فوراً و در روز روشن، قبله‌ام را به سمت واشنگتن، عوض می‌کردم.

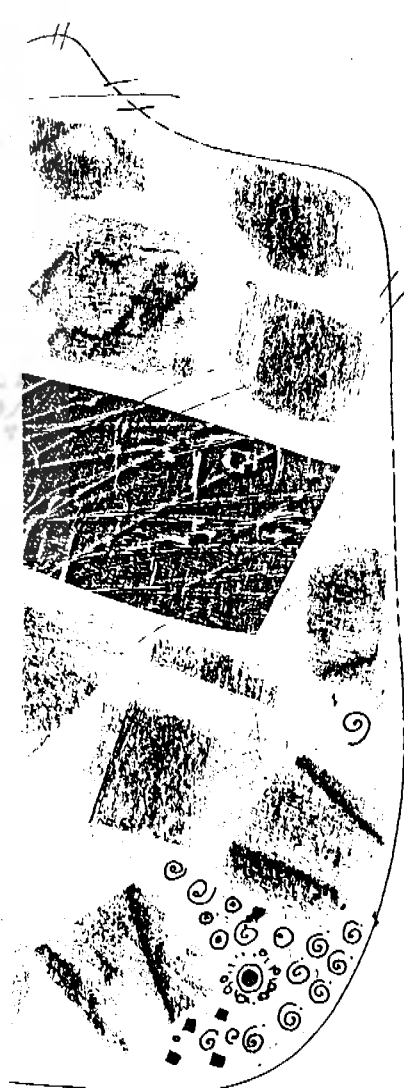
● فکر نمی‌کنم چنین جزای را می‌داشتید.

– کار سختی نیست، بسیاری از سران کشورهای اسلامی، دست‌نشانده و غلام بی‌جیره و مواجب امریکا هستند. و امریکا فقط از آنها حمایت سیاسی می‌کند. همین احمق‌ها، فکر نمی‌کنند در یک زندگی شرافتمندانه و مستقل سیاسی هم همین لذات کثیف آلوده به تباهی، پاکیزه‌تر و بهتر، مهیا خواهد شد و هم به‌جای تکیه بر ترس و وحشت مردم، می‌توانند بر دل‌های آنها تکیه داشته باشند.

● فکر می‌کنید، چرا سران کشورهای همجوار ما، به‌جای به‌قول شما زندگی شرافتمندانه سیاسی، ترجیح می‌دهند این‌طور زندگی کنند؟

– ببینید، انسان یک موجود احمق مغرور است. راستش را بخواهید، وقتی من نهیب حضرت کبریا به‌یادم می‌آید که «یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم»، هرجا که باشم مژه دهنم تلخ می‌شود و دوست دارم، خودم را حلق‌آویز کنم. در این آیه، خدا

# ● آمریکا از ما نمی‌ترسد، از اسلام می‌ترسد و اسلام يك سیاست، يك هیئت حاکمه، يك دولت، یا چند کشور، یا ده کنفرانس و بیست سمینار نیست. اسلام یعنی: خدا، یعنی: نیاز بشریت امروز به پرستش.



طوری از ما گله می‌کند و به لحنی گله می‌کند که اگر خوب بفهمیم، سخته خواهیم کرد. برای فهم این آیه، ساده‌ترین مثلی که می‌شود زد این است که: شما با کسی که قدرت بسیار زیادی داشته باشد مثلاً هرکول، رستم و چه می‌دانم يك موجود غول‌آسا- دوست باشید و خیلی در حق شما خوبی کرده باشد و شما هم مدام او را اذیت کنید تا بالاخره يك روز کلافه شود و همراه با يك نگاه تلخ و سرزنش‌بار بگوید: رفیق! چرا با من این جور می‌کنی؟ چه به روزتان می‌آید؟ بشر امروز از رئیس اداره‌اش، از زنتش، از صاحبخانه‌اش مثل سگ می‌ترسد و یواش می‌آید و یواش می‌رود که گریه شاخش نزنند، ولی از «واحد القهار» نمی‌ترسد. از خدا، این دوست قدرتمند همیشه و هنوز، این نزدیکتر از رگ گردن که در همه جا با او همراه است، نمی‌ترسد. می‌دانید، اهل سیاست به نظر من، اغلب از عقب‌مانده‌های ذهنی هم عقب‌مانده‌ترند. «مبارک» کودن، فرجام انورسادات را دید. جلو چشمش، زدند به جهنم و اصلش کردند. عاقبت محمدرضا شاه را دیدند، مارکوس را دیدند چه بگویم؟ شاید من از همه کودن‌ترم که فکر می‌کنم، اگر زمامداران کشورهای اسلامی از خدا بترسند، استقلال خودشان را اعلام می‌کنند و با مردم مملکتشان، بهتر رفتار می‌کنند. ولی من در همین زندگی بی‌ارزش و آلوده خودم، مردی را دیدم که پایش جز يك بار به کشورهای غربی باز نشد، زبان فرنگی نمی‌دانست، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی نخوانده بود، فلسفه علم و معرفت‌شناسی نمی‌دانست، واگنر و باخ و بتهوون را نمی‌شناخت. مانه و مونه و پیسارو، و کاندنیسکی را نمی‌شناخت، جز با يك زن زندگی نکرده بود، روشنفکر نبود، کاری به کار عصر الکترونیک و ارتباطات نداشت، و با بسیاری از چیزها که سرمایه‌افاده و خودفروشی اهل سیاستند، بیگانه بود. اما فقط و فقط، از خدا می‌ترسید: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»

فان الجنة هي المأوى». با همین ترس آگاهی و خوف اجلال، پدر همه آنها را که به خوف عافیت دچارند، درآورد و عرصه را بر شرق و غرب، تنگ کرد.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد.

● شما که خودتان می‌گویید فیض روح القدس...

- اولین فیض روح القدس، همین خوف از خداست. کسی که از خدا می‌ترسد، از امریکا نمی‌ترسد و کسی که خدا را و خوف از خدارا با پوزخندی دیپلماتیک، به پس پشت می‌افکند، وحشت از امریکا حتی در نماز شب هم، رهایش نمی‌کند.

● آقای میرشکاک، من صریح می‌گویم: به‌نظر من شما قدری خرافی تشریف دارید...

- درست می‌فرمایید.

● اجازه بدهید حرفم را تمام کنم. چطور بگویم. مملکت ما نیاز به صنعتی شدن دارد. با این حرفها ما به جایی نمی‌رسیم.

- با صنعتی شدن، به کجا می‌خواهید برسید؟

نبری گمان که یعنی به خدا رسیده باشی تو ز خود نرفته بیرون، به کجا رسیده باشی سرت از به عرش ساید نخوری فریب عزت که همان کف غباری به هوا رسیده باشی

● من جداً متأسفم. شما به‌جای اینکه اصولی و علمی فکر کنید، به شعر و شعار متوسل می‌شوید.

- «چه‌کنم حرف دگر یاد نداد استادم»

● به‌نظر من این تفکر، محکوم به شکست است.

- هر تفکر دیگری هم دست آخر محکوم به شکست و زوال است. حتی همین تفکر شبه علمی تکنولوژی‌زده شما! رئیس! نفست خیلی سرد است، مگر نیاز به صنعتی شدن، باید به قیمت نابود شدن يك فرهنگ دینی برآورده شود؟ من مخلص صنعت کذایی شما هم هستم، اما اگر قرار باشد، مثل

«فاوست»، در ازای توانمندی صنعتی، روح را به شیطان بزرگ بفروشم، از خیر صنعتی شدن می‌گذرم.

### ● کسی روح شما را نمی‌خواهد.

- آمریکا اوج تمدن «فاوستی» است. ای کاش نفت و گاز می‌خواست! ای کاش وابستگی اقتصادی و سیاسی می‌خواست! بدبختانه اولین چیزی که می‌خواهد، فرهنگ است و فرهنگ برخلاف تصور خیلی از آدمهای ریش و سبیل‌دار و پروفیسور و دکتر و استاد و علامه با آهن و تلب، اصل و اساس همه چیز است. مسلمانها در لشکرکشی به ایران، گویا سه اسب بیشتر نداشته‌اند و رستم فرخزاد چند زنجیره فیل و چندین هزار اسب و سوار برگستوان‌دار. فکر می‌کنید آمریکا و تئوریسین‌هایش، به اندازه بنده احمق‌اند؟ نه جان من، آنها به احمق‌هایی مثل من، القاء می‌کنند که اقتصاد و صنعت زیربناست. اما خودشان، به این حرف هیچ اعتقادی ندارند و گرنه می‌توانستند کاری به کار فرهنگ ما نداشته باشند. یا علی! نون بپر کباب بیار. آنها می‌دانند که همه فتنه‌ها و گردنکشی‌ها و انقلابها و ظهور و سقوطها، زیر سر فرهنگ است. ما اگر مباله‌ایمان هم کامپیوتری باشند، ولی فرهنگ مرموز مرگ آگاهی را کم کنیم، هیچ‌کاره‌ایم. در نهایت، مثل ژاپن، عملاً صنعتی آمریکا خواهیم بود.

### ● ژاپن عملاً صنعتی آمریکا نیست.

- هست، و یه خورده هم بیشتر. اصلاً در ازای واگذار کردن استقلال خود به آمریکا، ژاپن سونی و سانیو و سوپرا شد. ما هم اگر استقلالمان را بدهیم، چهار صباح دیگر، روی دست ژاپن بلند می‌شویم.

### ● آقای میرشکاک، شما به آینده جهان چه‌طور نگاه می‌کنید؟

- من، اول باید بتوانم آینده را ببینم، یا نه؟

### ● منظورم تحولات...

- ببین آقا جان! اگر می‌خواهی حرف‌های قلمبه سلمبه بزنی، من نیستم، پیش‌بینی

تحولات سیاسی و از این جور مزخرفات، کار من نیست. به قول خود شما، من یک بینش خرافی دارم. اگر می‌خواهید چیزهایی را که با عینک خرافات، خوب می‌بینم، برایتان تعریف کنم، و الاً بهتر است به سراغ آنها بروید که سعی می‌کنند «اشکنه» را، هم کامپیوتری ببینند و آروغ را هم علمی می‌زنند و بقیه زنی‌های دیگر را هم با فلسفه علم تجزیه و تحلیل می‌کنند.

### ● خب بفرمایید.

- هیچی، اسلام عالمگیر خواهد شد. اول از همه‌جا هم آمریکا را به سرزمینهای احمد مختار، تنها فرمانروای جهان، علاوه خواهد کرد.

### ● یعنی شما این قدر خوش‌بین هستید؟

- قدری بیشتر!

### ● این پیشگویی کی اتفاق می‌افتد؟

- لابد می‌خواهید تاریخ سال و ماه و هفته‌اش را هم بدهم؟

### ● این حرف‌ها خوش‌خیالی نیست؟

- ابداً، قبلاً غرب به تصرف بشیر احمد مختار، یعنی عیسی بن مریم درآمده است. در میان عیسی، علیه السلام و محمد، صلی الله علیه، فاصله‌ای نیست و محمد، جانم فدای فرزندان او باد، آخرین پیامبران است و زمین، میراث اوست و به وارثان او واگذار خواهد شد.

### ● شما چنین تعبیری از «ان‌الارض

یرثها عبادی الصالحون» دارید؟

- شما تعبیر دیگری دارید؟ نکند فکر می‌کنید پیغمبر فقط برای ما آمده است و اسلام هم محدود به همین حدود فعلی خواهد ماند؟

### ● آخر ما که برای تحقق این پیشگویی

قدرتی نداریم.

- این قدر ما و من را بخصوص در این امور که مطلقاً وابسته به اراده و امر حضرت کبریا هستند، داخل نکنید. ما و من شما هم از اسلام است. اسلام که از ما و من شما و بنده، اسلام نشده است؟ «وعدا الله الذین

امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض، کما استخلف الذین من قبلهم و لیمكنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم أمناً». تمامش کن. ● می‌خواستم در مورد شعر...

- ولکن. مرده‌شور شعر را ببرد و مرا هم رها کن. □

